

بحث وجود یا عدم وجود اجزاء عقلی در بسائط (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث و تحصیل:

قَدْ دَهَبَ بَعْضُ النَّاسِ إِلَى نَفْيِ الْأَجْزَاءِ الْعَقْلِيَّةِ فِي الْبَسَائِطِ وَأَرْجَعَهَا إِلَى اللَّوْازِمِ.<sup>۱</sup>

ایشان در این بحث اشکالی را از بعضی اشخاص مطرح می‌کنند بر اینکه به‌طور کلی مسئله جنس و فصل در مرکبات راه دارد و حقایقی که اینها جنبه اشتراک و امتیاز دارند، باید مرکبات خارجی باشند گرچه به حسب ظاهر ما آنها را متحد بر اعیان بدانیم، ولیکن اصل و ریشه آنها مرکب از جنس و فصل است یعنی همان یک ماده مشترک و صورت متمایزه.

اصل و مبنای برای انتزاع جنس و فصل در حقایق مرکبه خارجی

دلیل بر این مسئله هم همین قاعده کلی است که هر چیزی که از یک امر دیگر انتزاع می‌شود باید در آن شیء حضور داشته باشد و یک شیء به لحاظ واحد از امور متمایزه غیر قابل انتزاع است و

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۶.

همین طور عکسش؛ امور متمایزه از یک امر واحد به لحاظ امر واحد غیر قابل انتزاع است. البته این قاعده صحیح و عقلی است که این مسئله‌ای صحیح است و ما در این مطلب استفاده‌ای که در مبحث مرتبه هوهویت و عدم انتزاع امر زائد بر او می‌کنیم، این را در آنجا هم می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم و در هر قضیه‌ای این مسئله مُطَرِّد و شایع است. بنابراین اگر جنسیت و فصلیت را حتی به نحو ابهام بخواهیم از یک ماهیتی انتزاع کنیم، لازمه آن ماهیت ترکیب است که به لحاظ امر مشترک، جنس را و به لحاظ امر مختص، آن فصل را گرچه فصل مبهم باشد بشود انتزاع کرد. این اصل و مبنای برای انتزاع جنس و فصل در حقایق مرکبه خارجی است.

اشکالی که در اینجا پیدا می‌شود نسبت به بسائط است؛ در مورد بسائط مثل کیف و الوان و امثال ذلک چطور می‌توانیم جنس و فصل را انتزاع کنیم؟! لذا در اینجا ما باید قائل به نفی اجزاء عقلیه بشویم یعنی جزء عقلی که همان جنس و فصل است در اینجا راه ندارند زیرا هر جزئی را که بخواهیم به عنوان جنس برای عین خارجی قرار بدهیم باید در آن انتخاب

ترکب وجود داشته باشد در حالی که بسائط که از اسم خودشان هم پیدا است دارای ترکب نیستند.

بنابراین باید به دنبال چاره بگردیم و فرقی را که ما بین این بسائط پیدا می‌کنیم و همین‌طور اشتراکی را که بین آنها ملاحظه می‌کنیم این براساس لوازم اوست نه براساس خود ماهیت و ذات او، این جنس و فصل انتزاع می‌شود؛ نگاه به آن لازم می‌کنیم و آن جنبه لوازمی که مترتب بر اوست، به‌خاطر آن لوازم ما جنس و فصل را... فرض کنید در لون ابیض با لون اسود آن لازمه‌اش که قابض بصریت بودن است، آن را ما فصل می‌گیریم برای مثلاً سواد، البته در مورد قابض بصر یعنی چشم در سیاهی حالت خاصی به خود می‌گیرد و این نه به‌عنوان باز شدن مردمک [است]، چون در مردمک چشم که همان قرنیه است این برعکس است یعنی در صورتی که تابش نور زیاد باشد، این به‌خاطر تنظیم و بالانسی که نسبت به انعکاس نور در شبکیه می‌کند باید جمع بشود و نور کمی وارد شبکیه چشم بشود و اگر این زیاد سیاه و کدر باشد طبعاً انعکاس نور کمتر خواهد بود و این

باز می شود. این قرنیه مثل پرده دیافراگم می ماند که در این وسایل عکاسی کارش تنظیم نور است که نور زیاد باعث خراب شدن و نور کم هم باعث دیده نشدن آن تصویر نشود.

ولی دأب علماء بر این بوده که سواد را قابض بصر می دانستند، قبض در اینجا به معنای گرفتگی است نه به معنای تنگ شدن، بلکه به معنای آن حالت خاصی است که انسان وقتی به چیز سیاه نگاه می کند یک مقدار خودش در واقع گرفته می شود و خوشش نمی آید یا اینکه در مورد نور و اینها سفید باشد انبساط پیدا می کند. لذا شما شب می بینید مردمک چشم - قرنیه - بازتر است، اصلاً کیفیتش چیزتر است یا اینکه اگر خودتان می خواهید امتحان کنید، در یک جای تاریک چشمتان را ببندید و یک مرتبه باز کنید و دستتان را کنار بزنید و در آینه ببینید که چقدر قرنیه باز شده و انعطاف پیدا کرده است.

به همین جهت حتی خود سلول های شبکه هم فرق می کند؛ در سلول شبکه سلول شب، سلول های استوانه ای است که نور بیشتر بتواند روی سطح اعلای آن استوانه انعکاس پیدا کند، سلول هایی که

در روز هستند و نور و تصویر را می گیرند سلول های مخروطی هستند که نور کمتری روی آن سطح مخروط بتواند انعکاس داشته باشد و بتواند پخش کند، آنها دیگر چیزهایی است که خدا قرار داده است لذا می گویند: در موقع غروب آفتاب مطالعه نکنید، مطالعه و درس خواندن در موقع غروب آفتاب صحیح نیست زیرا در این هنگام عمل سلول های استوانه ای در حال تغییر به سلول های مخروطی است و این باعث می شود که به چشم در این هنگام که دارد تکلیف و وظیفه خودش را برمی گرداند فشار وارد شود و نباید مطالعه کرد که باعث اختلال می شود.

البته در سابق این را قبول نداشتند ولی امروزه در چشم پزشکی این مسئله اثبات شده که باعث به هم خوردن نظم چشم و بیماری ها خواهد شد و یک مقداری ضعف چشم به خاطر این مسئله است، تقریباً از حدود یک ساعت غروب به بعد تا وقتی که کاملاً چشم آن تکلیف انتقال فعل و انفعال سلول های مخروطی را به استوانه ای بخواهد انجام بدهد، در

یک هم‌چنین فاصله‌ای مطالعه کردن به چشم فشار می‌آورد.

در مورد قابض بصریت در اینجا آنچه را که لازمه لون است بیان شده است و الا قابض بصر بودن و قائم بصر بودن و امثال ذلک دخالتی در ماهیت شیء ندارد. فرض کنید می‌گویند: آقای فلانی کیست؟ می‌گوییم: آقای فلانی کسی است که وقتی راه می‌رود صدای تق تق کفش پایش تا آن طرف شنیده می‌شود، این راه رفتن که به شخص کار ندارد یعنی ذاتیات را تشکیل نمی‌دهد، این یا به کیفیت راه رفتنش و بدنش و هیکلش مربوط می‌شود که این جزء لوازم است یا اینکه صدای تق تق می‌کند که همه بشنوند که فلان شخص الآن دارد حرکت می‌کند و راه می‌رود! این هم خودش یک نوع اظهار وجود است! اظهار وجود که حتماً نباید چیز باشد.

پایه‌گذاری آیات و اخبار و احادیث در راستای حقیقت توحید

یک روایتی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید... اصلاً عجیب است که چطور تمام روایاتی که ما نگاه می‌کنیم، تمام آیات قرآن و روایات اصلاً همه در راستای حقیقت توحید

پایه گذاری شده‌اند! شما اخبار، احادیث، قوانین و مبانی‌ای پیدا نمی‌کنید که اینها جدای از این راستا برای خودشان باشند. فرض کنید فلان حکم در اسلام این خصوصیت را دارد و فلان حکم هم برای خودش، نه، این دو تا به هم مربوط است.

یکی از مسائل بسیار مهمی که امروزه مطرح است و ما ان شاء الله باید به این بحث در باب کتاب ارتداد در اسلام به طور مبسوط بپردازیم این است که توجه کردن به یک قانون بدون ملاحظه قانون دیگر صحیح نیست، شما فرض کنید این دیوار را رنگ می‌کنید حالا اگر شما بهترین نقاش را هم بیاورید برای اینکه این دیوار را رنگ کند خود خبرویت آن نقاش و ملوّن به تنهایی کفایت نمی‌کند برای این لون و رنگی که بر این جدار و حائل کشیده شده است مگر اینکه زیرسازی آن جُص و گچی که در اینجا استفاده شده است و هوای اینجا، مرطوبیتش، خشک بودنش، میزان استحکامش [تأثیر دارد] و اینکه مثلاً آیا وضعیت، وضعیتی است که استقرار دارد یا اینکه در معرض زلزله و لرزش است، تمام افرادی که در

اینجا می‌آیند و می‌روند [اثر دارد] فرض کنید ممکن است یک فضا فضای سالمی باشد و یک فضا فضای آلوده‌ای باشد و افرادی که در اینجا هستند همه سیگاری هستند و این سیگار در ریه تأثیر دارد تمام این مسائل را من حیث‌المجموع باید ملاحظه کرد آن وقت بعد باید گفت: فلان شخص را که می‌آورید و با او قرارداد پیمانکاری می‌بندید برای اینکه این دیوار را رنگ بکند چقدر باید از او بگیرید و چه نحوه باید تحویل بدهد.

حالا آن بیچاره اگر آمد پدر خودش را درآورد ولی این گچی که پشت این هست این گچ مستعدی نیست، خب بعد از پانزده روز تبله<sup>۱</sup> می‌کند و خراب می‌شود شما دیگر نباید او را مقصر بدانید چون او می‌گوید: من کار خودم را کردم و زحمت خودم را کشیدم ولی این گچ خراب است، یا در اثر زلزله تمام گچ شما ترک خورد خب اگر ترک خورد به من چه ارتباطی دارد؟! زمینه، زمینه مناسبی نبود. یا اینکه فرض کنید در اینجا افراد سیگاری و فلان و این گونه

---

۱. جدا شدن و ریختن. (محقق)

افراد رفت و آمد دارند خب دود رنگ دیوار را خراب کرده است. ببینید در یک قضیه و مسئله چطور مسائل و جهات مختلف دخالت دارند برای اینکه یک لون صحیح در اینجا انجام بشود.

آن وقت ما می‌آییم همین مسائل اسلام را هر کدام جدای از دیگری مورد دقت قرار می‌دهیم، آن اسلامی که آمده این قوانین را یکی یکی وضع و جعل کرده است این قوانین همه در یک قالب ریشه‌ای نظم نظام حکومتی و اجتماعی اسلام و تربیتی قرار گرفته است نه اینکه هر کدام از این قانون در جای خودش برای خودش جدای از دیگری بدون اینکه اصلاً هیچ‌گونه ارتباطی با دیگری داشته باشد، باشد و مورد توجه قرار بگیرد! این اصلاً معنا ندارد. به‌طور کلی در همه جای دنیا همین است؛ وقتی یک قانون یا قوانینی وضع می‌شود با توجه به فرهنگ آن جامعه، خصوصیات و ساختارهایی که در آن جامعه مستقر و برقرار است، قانون هم بر طبق همان وضع قرار داده می‌شود.

نظام قانون‌گذاری در اسلام براساس توحید

نظام قانون‌گذاری در اسلام براساس توحید

است. این نظام، نظام قانون است لذا در مسائل  
قصاص، نظام توحیدی باید بیاید. در مسائل تجاری  
نظام توحیدی باید بیاید. در مسائل اخلاقی آن نظام  
توحیدی باید بیاید. همه اینها در یک نظام توحیدی  
قرار می‌گیرد و بر آن اساس شکل و پایه می‌گیرد.  
اینجاست که هیچ کسی در نظام تقنین اسلامی  
نمی‌تواند خودش را طلبکار احساس کند که من  
طلبکار هستم، چرا؟ چون نظام، نظام واحد است و  
وقتی نظام واحد شد همه خودشان را نسبت به این  
نظام بدهکار احساس می‌کنند! بدهکار از این  
نقطه نظر که خود را در تأدیة خواست‌های این  
مجموعه...

#### مسئله اصالت اجتماع و اصالت فرد

خیلی این مسئله حساسی است، من در یک جا  
دیدم مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه  
- نسبت به این قضیه یک اشاره‌ای داشتند که البته آن  
یک بحث کلی است که ایشان در مورد مسئله اصالت  
اجتماع و اصالت فرد مطرح می‌کنند که ما نسبت به

آن بحث نظر داریم.<sup>۱</sup> ولکن نسبت به خود اصل و پایه و شیرازه مسئله که همه اینها به یک نظام توحیدی برمی‌گردد که هیچ کسی در آن نظام توحیدی خودش را طلبکار احساس نمی‌کند که طلب دارد، باید اخذ کند و باید بگیرد، همه خود را نسبت به این جریان بدهکار احساس می‌کنند و هر کسی نسبت به خودش و سهم خودش [کاری انجام می‌دهد]؛ این می‌تواند جارو بکشد باید جارویش را بکشد، این می‌تواند فلان بار را بردارد باید بردارد، آن می‌تواند آنجا کاری را انجام بدهد و این هم می‌تواند درسش را بدهد و این هم منبرش را برود.

وجود یک نظام و یک جهت در کل نظام تقنین اسلامی

منشأ تمام مشکلات!

یک نظام و یک جهت در کل نظام تقنین اسلامی وجود دارد و این یک مطلبی است که همه از آن غفلت کردند و به واسطه این غفلت هر جا را دست می‌گذاری یک مشکل پیدا می‌شود؛ در نظام خانوادگی، در نظام تجاری، در روابط و در نظام

---

<sup>۱</sup>. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۱۸.

سیاسی مشکل پیدا می‌شود همه این اشکالاتی که پیدا می‌شود به خاطر این است که آن قضیه توحیدی و آن مسئله و نظام توحیدی در اینجا فراموش شده است. ما مدام می‌خواهیم شاخه‌ها را درست کنیم در حالی که اصل مسئله اشکال دارد و این ریشه به‌طور کلی تغییر پیدا خواهد کرد. چه شخصی می‌خواهد متعهد این نظام باشد؟ اصلاً این مسئله به آنجا برمی‌گردد، چه افرادی باید متعهد باشند، چه خصوصیات باید در این افراد و اشخاص و سیستم وجود داشته باشند تا اینکه این نظام توحیدی بتواند شکل بگیرد و آن واقعه خودش را داشته باشد؟

من برای شما یک مثالی بزنم؛ اگر در همین نظام تربیتی عرفاء ما همین قضیه را مطرح کنیم، این نظام تربیتی شرط اولش این است که آن شخصی که این نظام را به دست می‌گیرد خودش ولیّ الهی باشد حالا اگر به جای ولیّ الهی یک چغندر فروش بیاید این نظام را به دست بگیرد، چه می‌شود؟ هیچ! به سیاه می‌گوید: سفید و به سفید می‌گوید: سیاه! به هندوانه می‌گوید: گلابی و به گلابی می‌گوید: قطار راه‌آهن، اصلاً مسئله هیچ ربط و ارتباطی به همدیگر ندارد.

به جای اینکه به این شخص بگوید: این کار را نکن  
می گوید: بکن، به جای اینکه به او بگوید: بکن  
می گوید: نکن!

مسئله و اشکال ما در آن موقع در زمان بعد از  
مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این بود  
می گفتیم که بابا اصل اوّلی در یک نظام اداری و یک  
جمع، قابلیت آن فرد منظم است. این قابلیت را  
چطوری اثبات می کنید؟! چطور باید این قابلیت  
اثبات بشود؟! همین طور که نمی شود، جور  
در نمی آید! حالا [بنده مثل شیخ بهایی عمل کنم،  
نمی شود] آقای شیخ بهایی که خواست برود یکی را  
پیدا کرد گفت: یک پتو به سرت پیچ و دیگر کاری  
نداشته باش! طرف یک پتو به سرش پیچید، آمدند  
گفتند: این اول عالم اصفهان است. عبا برایش گرفت  
و یکی از این بطّانه های چوبی را دور سرش لوله کرد  
و وارد دستگاہ شد! طرف تا آمد از او یک سؤال بکند  
و همه بلند شدند، این علمایی که تا حالا دیدیم  
عمامه شان این قدری بود [خیلی بزرگ نبود] حالا او  
که یک پتو پیچیده است لابد [علمش] خیلی است تا

شخصی از شوستر پیش شیخ انصاری آمد - حالا شیخ می‌دانست یا نه، خودش می‌داند - از او یک سؤال کرد. گفت: «ندونم» شوشتی‌ها به نمی‌دانم می‌گویند: ندونم، دوباره یک سؤال دیگر کرد. گفت: ندونم! یک دفعه طرف گفت: پس این عمامه را برای چه بر سرت گذاشتی؟! گفت: این عمامه برای این چیزهایی است که می‌دونم و برای آن چیزهایی که ندونم عمامه باید به عرش برسد! او هم یک پتو را عمامه کرده بود، تا حالا این کار را نکردید؟! حالا در خانه این کار را بکنید ببینید چطوری می‌شود! یک عکس هم از خودتان بگیرید آن وقت ببینید که شما به من می‌خندید یا من به شما! بنده می‌دانم چطوری می‌شود اطلاع دارم!

[خلاصه] گفت: اگر سؤال کردند بگو: این شاگرد من [منظور شیخ بهائی] بلد است! آنها سؤال می‌کردند شیخ بهائی جواب می‌داد! [گفتند:] این شاگردش که این است و از فرش و عرش هرچه بپرسیم [جواب می‌دهد] دیگر خود او چه خبر است!

بالآخره یک روزی این پتوها خودش را نشان می‌دهد که این عمامه است یا پتو! یک روزی نشان می‌دهد، قضیه معلوم و مشخص می‌شود و آدم باید به فکر آن روز باشد؛ [شاید اینجا بتواند] دو روزی بتواند سر مردم را گرم کند. خیلی این مسئله عجیب است!!

روایتی از رسول خدا در باب کیفیت راه رفتن

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

«**إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَلْعَنُ رَجُلًا يَمْشِي وَ خَلْفَهُ خَفَقَ**

**النِّعَالِ**»<sup>۱</sup> ملائکه لعنت می‌کنند کسی را که حرکت

کند [طوری] راه برود که مدام این طرف و آن طرفش

خفق النعال باشد؛ پاها به زمین بخورد و حرکت

بکند! دیده‌اید بعضی‌ها که راه می‌روند حتماً باید

ده‌تا، پانزده‌تا، هفت‌تا هشت‌تا پشت سرشان باشند -

تاق‌وتوق - تا این هیمنه بیشتر بشود، جلال و ابّهت

و شکوه بیشتر بشود؟! تنهایی اگر در خیابان راه

بروند، در پیاده‌رو راه بروند محل است؛ محل به

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۶۲۹:

«عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام [عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه]: ... **فإن خفق النعال خلف أعقاب الرجال مفسدة لقلوب النوكى.**»

شئون است! حتماً باید یک جایی که می‌روند یک  
هفت هشت تایی هم با آنها بروند!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - در زمان  
سابق وقتی یک نفر از این‌گونه افراد - مثلاً افراد  
دولتی و اینها - نزد ایشان می‌آمد و می‌خواست یک  
وقتی بگیرد، ایشان وقت نمی‌دادند و فقط گاهی  
اتفاق می‌افتد، به من می‌گفتند: بگو فقط تنها بیاید،  
این مسئله خیلی مهم است که تنها بیاید، آدمی که  
می‌خواهد با دیگران برود با یک حال و هوای دیگر  
می‌رود که من با این چند نفر آمدم و ... ولی آدمی  
که تنها می‌خواهد برود وقتی که می‌نشیند تنهاست،  
وقتی که دارد حرف می‌زند تنهاست، حواسش دیگر  
این طرف و آن طرف نیست، حواسش دیگر به مسائل  
و اینها نیست بلکه فقط به شخص است. وقتی که با  
چند نفر هست حواسش به اینهایی که با او آمدند هم  
هست، اینجا دوتا از دوستان من هستند! اینجا هم  
دوتا هستند چهارتا! یکی هم آنجا و خلاصه هرچه  
بیشتر [بہتر!]. لذا به طور کلی دأب همه بر این است  
که وقتی جایی می‌روند چند نفری بروند، می‌خواهند  
دیدن بروند چند نفری بروند، فرض کنید کسی

می خواهد به منزلشان بیاید چند نفر را صدا می کنند  
بیاوند که آن کسی که می آید اینها هم یک چند نفر  
داشته باشند! اینها همه دکور است! اگر ما به این  
روایت پیغمبر عمل می کردیم وضعمان غیر از این  
می شد **«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَلْعَنُ رَجُلًا يَمْشِي وَخَلْفَهُ خَفَقَ  
النَّعَالِ»**.

اینها تمام مسائلی است که انسان را از خودش  
بیرون می آورد. ما آن وقتی می توانیم به درد خودمان  
برسیم که در خودمان باشیم ولی ما همیشه از  
خودمان بیرون هستیم و به این طرف و آن طرف نگاه  
می کنیم، همیشه داریم به خصوصیات و اوضاع نگاه  
می کنیم و هیچ در خودمان نیستیم. اگر یک ساعت  
در خودمان باشیم کارمان درآمده است! یک ساعت  
اگر در خود باشیم! این روایت **«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ**

**عِبَادَةِ سَنَةٍ»**<sup>۱</sup> برای همین است که یک ساعتی انسان  
در خودش باشد. ما همه چیز را در خودمان جا دادیم  
غیر از خودمان! همه حشو و زوائد و لوازم را جا  
دادیم - اینها لوازم است دیگر - غیر از خودمان!

---

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸.

در اینجا مرحوم آخوند می فرماید: چطور شما دارید از آن مرکبات خارجی که بسیط هستند جنس و فصل انتزاع می کنید؟! ما بسیط هستیم! ما مرکب نیستیم! حقیقت ما حقیقت بسیط و ربطیه است، مدام آمدیم داریم برای خودمان حشو، زوائد، جنس و فصل درست می کنیم! داریم برای خودمان ترکیب ایجاد می کنیم! بابا این حقیقت بسیط را باید به بساطت خودش باقی گذاشت و آن بساطت را دست نزد ولی ما می بینیم مگر چطور می شود که یک شیئی بسیط باشد و [لوازم داشته باشد]، خب نمی شود! ما برای خودمان لوازمی ایجاد می کنیم که در واقع جنس و فصل نیست ولی حکم جنس و فصل را پیدا می کند، اینها مسائلی است که انسان باید متوجه بشود.

ایشان هم می فرمایند: در اینجا ما به لوازم می پردازیم، فرض کنید همان جنبه رؤیت خود شیء می شود جنسش که لازم است آن قابضیتش بر حسب مراتب، فصلش شود و این جنبه صرف لونیت حالت جنس را به او می دهیم، در واقع جنس نیست و ما

یک امر مبهمی را به عنوان جنس مدّ نظر قرار می دهیم و بعد آن قابضیت و مراتبی که در این قضیه دارد، ما آن مرتبه‌ها را به عنوان خود فصل مورد نظر قرار می دهیم و حکم به این ماهیت می کنیم.

قبلاً اگر در نظرتان باشد در بحث بسائط صحبت شد که جنس و فصل در بحث بسائط چطور است منتها چون این اشکال در اینجا مطرح شد و از نظر عدم ترجیح ایشان نتوانسته اند جنس و فصلی را برای این ماهیات بسیطه تدوین کنند از این نظر دوباره این بحث را در اینجا مطرح کردند.

تلمیذ: می توانیم بگوییم که کسی جرمی مرتکب شده بعد منفعّل شود و در حال و شرائط انقطاع حاصل شود، کیفر آن برداشته شود؟! کیفر قانوناً برای بازدارندگی است طرف هم تبدل حال پیدا کرده استاد: ما یک چنین مواردی را در تاریخ دیده ایم.

این مسئله یک مسئله‌ای است که جهات مختلفی را اقتضا می کند؛ یک جهت این است که آیا آن مسئله کیفر جرم، فقط به خود همان خصوصیت شخص در ظرف جرم برمی گردد یا به عنوان یک جریان طبیعی

و اقتضای واقعی مسئله است؟! فرض کنید در مورد مسئله زنا ما دیدیم که این مسئله در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاده بود که در صورت توبه با یک نوع اغماض روبرو بوده است ولی در قضیه‌ای مثل قتل نفس این مسئله نبوده است مگر اینکه قاتل حلالیت وراثت و صاحبان و متولیان قصاص و دیه و اینها را داشته باشد. نسبت به خصوصیت خود آن جرم و آن کیفر در چه ظرفی تحقق پیدا می‌کند و آیا حتی توبه هم رفع آن کیفر را می‌کند یا نه؟ فرض کنید ممکن است توبه باشد ولی یک اثری در تکوین باقی بگذارد، به خصوص نسبت به خون یک چنین مسئله‌ای هست که یک اثری را باقی می‌گذارد و گرچه واقعاً او توبه کرده ولی آن طرف گیرش می‌اندازد و حتی در بعضی از موارد دیده شده که گرچه مثلاً افراد صرف نظر کردند ولی او به یک طریقی بالأخره به قتل رسیده است یا از بالا به پایین افتاده یا غیرذلک که جنبه عادی نداشته است. آنچه را که ما می‌توانیم در این مسئله بگوییم این است که بله، یک چنین مطلبی هست ولی تشخیص فقط با کسی است که اشراف داشته باشد.

تلمیذ: می‌شود بین مسائل شخصی که بیشتر جنبه شهوانی دارند از قبیل زنا و لواط و سرقت با مسائلی که جنبه عمومی دارند قتل نفس، ضرب و شتم تفکیک کنیم؟

استاد: ببینید قانون و قاعده برای اجرای حکم

در صورت افشاء آن جرم است و در این طور موارد

آمده است لذا در وهله اول به طور کلی آن شخص

متصدی نباید بگذارد این مسئله به مقام افشاء برسد،

تلمیذ: حتی در سرقت و قتل و...

استاد: بله، اصلاً نباید بگذارد. فرض کنید که

حتی اگر یک سرقتی شده است - چنین چیزهایی

هست - به یک نحوی آن پول را به آن شخص بدهد

مثلاً یک مواردی اتفاق افتاده حتی خود من در تاریخ

دیده‌ام که شخصی خدمت امام علیه‌السلام آمده و

گفته است که من دکان دار بودم و من از خریدارهایی

که از من می‌بردند سرقت می‌کردم و الآن اگر بخواهم

بروم به آن شخص بگویم، مسئله آبرویم در میان

است و می‌گویند: تو آدم دزدی بودی و اگر شخصی

پول را بخواهد بدهد می‌گوید: پول را برای چه

می‌خواهی به من بدهی و اگر بگویم که من از تو

دزدی می‌کردم نمی‌شود، حضرت می‌فرمایند: به یک

نحوی برو این پول را در دخلش بگذار.

این نشان می‌دهد که دو جهت در اینجا باید

همراه باهم باشند؛ در اینکه این پول را باید برگرداند  
شکی نیست که این باید برگردد، چون از او برده و  
هیچ کاری هم نمی‌شود کرد و در این هم هیچ شکی  
نیست. دوم اینکه اگر او بگوید: من سرقت کردم،  
آبرویش در خطر است و به لحاظ آن آبروی جمعی  
که اولاً یک شخصی نسبت به یک فرد مؤمنی بدبینی  
پیدا می‌کند و می‌گوید: او از من دزدی می‌کرد. این  
خودش خیلی بد است! یعنی ذهنش نسبت به یک  
فرد مُلَوّث و مغشوش می‌شود و این خودش خیلی  
برای انسان بد است! یکی از گناهان بسیار بزرگی که  
دامن انسان را می‌گیرد این است که اگر انسان یک  
گناهی را نسبت به شخصی انجام بدهد، دیگر علاوه  
بر اینکه ضرر اول متوجه خود اوست به واسطه این  
گناه، آن ضرر مهم‌تر این است که حالتی را که در  
طرف به واسطه گناه ایجاد می‌شود آن از ذهن بیرون  
نمی‌رود.

برای من دفترچه می‌آوردند که فلانی راجع به  
شما این حرف را زد. می‌گفتم: دست نزن، اصلاً  
می‌گفتم: اسم هم نیاورید! گفته که گفته، برای ما  
خیلی‌ها حرف می‌زنند. اصلاً گفتم: دفترچه را هم

باز نکنید. مثلاً آن شخص به من گفته که من مطالبی را که علیه شما در فلان جا گفتند نوشتم. گفتم: همه را آتش بزن اصلاً نمی‌خواهم باز کنی. گفتم: این همه زحمت کشیدم! گفتم: بی‌خود کردی برای چه؟! گفتند که گفتند! من الآن نسبت به فلان آقا ذهنیتی دارم حالا برفرض ایشان به من هزارتا تهمت هم بزند، خب بزند. آن بین خودش و بین خدا می‌زند من چرا آن ذهنیت صاف خودم را خراب کنم؟! هر دفعه که نگاهش می‌کنم سرم را پایین بیندازم چون قضیه دیگر فاش شده است، این را باید چه کار کرد؟! اینجاست که همیشه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند: اگر غیبت کسی را کردی دیگر نروید به او بگویید که من غیبت تو را کردم. اگر به گوشش برسد آن یک مطلب دیگر است که او باید برود با کرام‌الکاتبین کار خودش را درست کند ولی تا وقتی به گوشش نرسیده به او نگوید.

اگر یک شخصی به شما می‌گوید: من در یک مجلسی بودم و یک نفر داشت غیبت شما را می‌کرد یا به شما تهمت می‌زد، نگویید که چه کسی بود؟

چون همین که بگویید: چه کسی بود؟ کار تمام شد یعنی یک حالتی در نفس شما نسبت به او پیدا می‌شود و نمی‌شود کاری کرد. این خیلی مسئله مهمی است و این چیزی است که اصلاً ما لحاظ نمی‌کنیم. او حالا غیبت کرده و تهمت زده خودش می‌داند و خدای خودش، باید برود درست کند ولی این طرف قضیه یک ذهنی که نسبت به یکی پاک است خراب شده است و این دیگر تا آخر عمر درست نمی‌شود. شما بزنید یک چشم را دریاورید دیگر درآورده‌اید.

اتفاقاً یک قضیه‌ای چندی پیش برای ما اتفاق افتاد نسبت به یک بنده خدایی یک جریانی بود، مدتی یک بنده خدایی می‌آمد و خیلی اظهار تأسف می‌کرد مثلاً این شخص یک چنین حرف‌هایی را زده بعد خود او می‌گفت: وقتی که آن‌طور بود آن‌طور بود حالا که این‌طور شد و...، من از دو جهت یک دفعه خیلی ناراحت شدم؛ یکی اینکه چرا باید چنین حرف‌هایی باشد؟! این چیزها در من نیست وقتی در من نیست برای چه باید یک چنین چیزی پیدا بشود که افراد به گناه بیفتند؟! وقتی من این کار را نکردم

حالا بگویند: تو کردی، خب این خودش گناه و حرام است! ما خیال می‌کنیم فقط شراب و زنا حرام است و بقیه‌اش حلال است.

دوم اینکه یک حالتی در من پیدا شد که گفتم: عجب! پس او هم این‌طور است؟! حالا او از کسانی بود که آدم توقع ندارد یعنی موردی بود که اصلاً هیچ توقعی نیست. حالا آدم از کسی توقعی دارد مسئله‌ای نیست. گفتم: شما چرا این حرف را به من زدی؟! این حرف اگر به من زده نمی‌شد بعداً قضیه صلح و صفا می‌شد؛ هم صلح و صفا می‌شد و هم این قضیه به گوش من نمی‌رسید و هم ذهنیتی در من پیدا نمی‌شد! این بهتر بود یا اینکه الآن که می‌خواهد صلح و صفا بشود با این خاطره صلح و صفا می‌شود؟! آن وقت ببینید آدم که دیگر نمی‌تواند از ذهن خودش رفع کند. بله! اگر یک قدرت داشته باشیم که مثل کامپیوتر آن را حذف کنیم خوب است، خدا به انسان یک قدرتی بدهد که آدم بتواند. لذا می‌گویند: خیلی مواظب زبان‌تان باشید، برای این است! خیلی مواظب حرف زدن باشید برای این است که وقتی مطلب به

گوش او می‌رسد دیگر در این ذهن ثبت شد!

گناه افشاء غیبت هزار برابر بیشتر از غیبت

من اعتقادم این است که این از اصل آن گناهی که خود آن شخص می‌کند بدتر است. لذا فرمودند: غیبت کردن - خیلی عجیب است! این نکات، نکات عرفانی و توحیدی مسئله است - هرچه گناه داشته باشد افشاء او هزار برابر گنااهش بیشتر است. این برای این است که حالا غیبت و بدگویی رفیقت را کردی ولی کسی که می‌رود و این را افشاء می‌کند [بدتر است] حالا او یک غلط و گناه و غیبتی کرده بسیار خوب حالا تهمت زده که بالاتر از غیبت است. دیگر تو چرا داری به او می‌گویی که در فلان مجلس بودیم و دیدیم راجع به شما داشتند این را می‌گفتند؟! خب شما دیگر نگو، تو نگه دار بعد هم او توبه می‌کند و به گوش این هم که نرسیده است.

لذا ما در اینجا وظیفه‌ای که داریم باید همان وظیفه‌ای باشد که این شخص که دارد انجام می‌دهد، همان است. یعنی فرض کنید من که الآن یک غیبتی از یک رفیقم نسبت به فرد دیگر می‌شنوم، من باید خودم را جای آن شخص غیبت‌کننده بگذارم؛ چطور

او الآن دارد کار حرام انجام می‌دهد، من هم اگر  
بخواهم این را فاش کنم مثل همین هستم. باید فرض  
کنم نشنیده‌ام! اصلاً نشنیده‌ام! به‌طور کلی اصلاً  
به‌هیچ‌وجه نشنیده‌ام. این یک مسئله‌ای است که ما  
در طیّ سالیان سال تجربه کردیم و همین الآن هم  
همین‌طور است.

الآن من بعضی از جاها می‌روم حتی نسبت به  
ارحام، یک مطلبی را راجع به یک کسی مطرح  
می‌کند خب من هم می‌توانم آن را که شنیده‌ام بگویم  
و آتش را بالاتر ببرم ولی همین‌طوری می‌شنوم و  
نگاه می‌کنم خب می‌توانم مطلبی که راجع به این  
گفته من هم بگویم ولی همین‌طوری ساکت نگاه  
می‌کنم و اصلاً خودم را به آن راه می‌زنم که هیچ  
نشنیده‌ام. بعد وقتی که حرف می‌زند شروع می‌کنم  
به توجیه کردن که حالا شاید منظورش این بود و  
مدام کم‌کم آن اشتعال و آن حرارت می‌خواهد و بعداً  
هم خودش می‌گوید: آری شاید من اشتباه کردم!  
حالا من می‌دانم او الآن دارد درست می‌گوید ولی  
اگر من هم بیایم آنچه را که می‌دانم روی آن بگذارم

که خب تو این را گفتی، این را هم بشنو، طرف دیگر به طاق می چسبد. اینها آن جهات...

لذا مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه -

می فرمودند که [اگر] من راضی نیستم کسی غیبت من را بکند، بیاید به من بگوید؛ یعنی اگر کسی غیبت من را کرد بیاید به من بگوید، من راضی نیستم! این برای این قضیه است چون دیگر ازین نمی رود حالا برفرض صد دفعه هم بگوید: غلط کردم و برود صد دفعه در حرم نماز توبه بخواند ولی این دیگر ازین نمی رود. اینکه در آن نفس قرار گرفته، گرفته است. چقدر واقعاً این دستورات اسلام دستورات عجیبی است یعنی چقدر این دستورات زنده کننده و حیات بخش است. حالا آقایان دیگر را نگاه کنید می گویند که باید بروید او را راضی کنید! چه می فهمند؟! می گویند: غیبت را کردی باید راضی کنید! چه [چیزی] را راضی کنی؟! بدتر می شود و هزارتا قضیه پیش می آید. اینها را کسانی می فهمند که به آن روح حقیقت قضیه و توحید دست پیدا کرده باشند. خدا ستار العیوب است می خواهد بنده اش هم ستار العیوب باشد. باید همان انعکاس پیدا کند.

آن وقت این مسئله دائرمدار این است؛ شما ببینید  
راجع به خود زنا می گویند: حد نیست ولی اگر چهار  
نفر دیدند آن هم چه دیدنی...! حضرت عالی که  
اطلاع دارید؟! **کالمیل [فی المکحلة]** این کسی که  
بباید این طوری زنا بکند حتماً روی تپه رفته یا بالای  
مناره آمده است! چهار نفر جمع شوند نگاه کنند، بیا  
قشنگ معاینه کن و... اولاً به او می گویند: تو غلط  
کردی یک چنین چیزی را تماشا کردی! چه کسی  
گفته که تو بروی و نگاه کنی؟! یک کتک را تو بخور  
که آمدی یک چنین چیزی را تماشا کردی و کار  
حرام کردی! حالا این چطوری بوده اینک می گویند:  
اگر طرف در را باز کند و داخل برود می گویند: غلط  
است، بیخود کردی رفتی! حالا این چطوری بود؟!  
وسط مدرسه فیضیه و محل درس اخلاق و خارج و  
این حرفها آمده زنا کرده است؟! والا غیر از این  
تصور، تصور نمی شود کرد که چهار نفر دیده باشند!

بناء اسلام بر اخفاء گناهان

این نشان می دهد که اصلاً بنای اسلام بر اخفاء  
است اصلاً بنا بر سرپوش گذاشتن و اخفاء این مسئله  
است آن کسی که آمده یک چنین کاری کرده

به نحوی که چهار نفر ببینند او مستحق مجازات است و این هم با این کیفیت... یعنی اسلام می گوید: اگر این را حدّ زنید دیگر جامعه جنگل می شود، این آدمی که چهار نفر دیده اند زنا کرده است اگر کتک نخورد، قانون جنگل می شود! یعنی در این حدّ، حدّ اضطرار مسئله است.

لذا باز وقتی شهادت هم می دهند از آنها می پرسند که چطوری بود؟! آیا اشتباه نکردی؟! از خواب بیدار نشدی چشمت را بمالی و بینی؟! هزار طور چیز می کند تا اینکه این مسئله قبضش از بین نرود! به خصوص در این قضایا که دیگر جنبه نفسانی دارد. واقعاً اینها جنبه نفسانی دارد اصلاً چه می فهمد؟! مثلاً در همان سفر برای خود من خیلی عجیب و خیلی جالب بود؛ در کیفیت ریشه یابی احکام خیلی تأثیر عجیبی داشت. در همین سفری که ما داشتیم و مشاهده می کردیم وضع مردم و خصوصیات مردم و فرهنگ مردم خیلی مهم بود یعنی آن چیزهایی را که ما از بزرگان شنیده بودیم یا با تجربیات خودمان به آن رسیدیم اینها همه حالت تثبیت شدن و حک شدن در [نفس] بود که اصلاً وقتی شما نگاه می کردید ...،

یک دختر چهارده یا پانزده ساله چه می فهمد؟! آن  
پسر هفده یا هجده ساله چه می فهمد؟! شما توقع  
دارید او را حدّ بزنند؟! او اصلاً در حال وهوای  
دیگری است. اینکه می گویند: او را نگه دار به خاطر  
این است که اوضاع به هم نریزد! قانون دیگر قانون  
جنگل نشود و همین مسئله هم هست. واقعیتش هم  
همین است تا اینکه مثلاً بزرگ و عاقل بشود سنی از  
او بگذرد تجربه ای پیدا کند.

شما آن حکمی را که مربوط به زناست نسبت به  
یک بچه شانزده ساله که تازه از مراهِقیت پایش را در  
احتلام و بلوغ گذاشته است با آن مرد پنجاه یا  
شصت ساله یکی می دانید؟! او هم باید همان هشتاد  
ضربه شلاق را بخورد؟! چندتا در گوش آن بچه  
می زنند و می گویند: برو! ولی او را می گیرند: تق و  
توق می زنند که پدرسوخته یک عمری از تو گذشت،  
حالا دنبال چه [چیزی] افتادی؟! مسخره بازی  
درآوردی و فلان کردی!

یعنی اصلاً ما نمی توانیم تصور کنیم که این احکام  
از جانب حکیم علی الإطلاق بیاید. واقعاً این قضیه

بلوغ - حالا این را هم إن شاء الله اگر خدا بخواهد شروع می‌کنیم. نوروز را که وعده می‌دادیم شروع کردیم و اینها فعلاً مقدمه است - خیلی مسئله مهمی است که باید به آن پردازیم. کارهای یک دختر دوازده‌ساله‌ای که سه سال هم از بلوغش گذشته است را ببینید، اگر به پدرش بگویید: شب برای من بستنی نخری من نمازم را نمی‌خوانم و بابا هم نیامد و او هم قهر کند و برود بخوابد و بعد هم در خواب فوت کند، آیا خدا عقابش می‌کند؟! واقعاً یک بچه‌ای که نماز را مترتب بر بستنی و پفک و چیپس بکند و نماز را به اندازه چیپس قبول دارد اگر نماز نخواند - سه سال هم از بلوغش گذشته است، نه سال که اصلاً هیچ! - عقاب دارد؟! اصلاً عقل شما می‌تواند ادراک کند؟!!

[شخص] چهار مرتبه نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد اعتراف به زنا کرد، گفتند: برو پی کارت. آن زن سی یا چهل ساله، چهار مرتبه آمد اقرار به زنا کرد، گفتند: بلند شو برو داری هذیان

می گویی! خواب دیدی نمی فهمی! او را رد می کند  
اما این بچه دوازده ساله که می گوید: اگر پفک نگیری  
من نماز نمی خوانم و نماز نمی خواند عقاب دارد؟!  
این مسخره نیست؟! مسخره است یا نه؟! آن هم  
عقاب! او اصلاً تکلیف نمی فهمد چیست! می گوید:  
عروسک را برایم بیاورید. نماز نمی خوانم و  
عروسک را می خواهم! بچه هم که می گوید: ماشین  
می خواهم.

آن وقت آقای آیه الله کذا در کتاب زن در آینه  
جلال و جمال می گوید: چون زن از نه سالگی مکلف  
می شود بنابراین مقام زن نزدیک تر است و زودتر به  
خدا می رسد! چرا ما یک حرف هایی بزنیم تا مردم  
حتی شش یا هفت ساله به ما بخندند؟! مگر  
مجبوریم؟! جداً دارم می گویم! این درد من است،  
مگر ما مجبوریم حرفی بزنیم که مردم به ما بخندند؟!  
آخر شما که می آید زن را بر مرد ترجیح می دهید  
به خاطر اینکه نه ساله تکلیف می شود، شما خودتان

---

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۷، **کِتَابُ الْخُدُودِ**، **بَابُ آخِرُ مِنْهُ**، ص ۱۸۵، ح ۱.

۲. زن در آینه جلال و جمال، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

خنده‌تان نمی‌گیرد؟! خودتان متوجه هستید که چه می‌گویید؟! چه استدلالی دارید می‌کنید؟! سر چه کسی را داریم شیره می‌مالیم؟! درست بیایم حرف بزنیم، آخر صحیح نیست، این احکام خدا را به بازی گرفتن است. بعد هم گفتند: پس او مقامش بالاتر است! این حرف‌ها یعنی چه؟! این چسباندن ماست به دروازه است اینها چه ارتباطی باهم دارند؟! این قضیه مسئله‌ای است که در همهٔ جوانب باید ملاحظه بشود این قضیه خیلی مهم است.

الآن مقدمه‌ای که دارم راجع به مسئلهٔ نوروز می‌نویسم بحث روی این مسئله است که انسان باید تکالیف را از کسی اخذ کند که او به روح این تکالیف وارد است، انسان باید از او احکام و فتوا و تکالیف را بگیرد. آن کسی که به روح تکالیف و احکام وارد است، آن شخص مورد اعتماد و وثوق است تا آن کسی که کتاب را باز می‌کند دوتا فرمول از این طرف و آن طرف جور می‌کند و یک چیزی درمی‌آورد و می‌گوید! اینها فقط جنبهٔ مقدمی دارد به خاطر اینکه وارد شدن در این مباحث نیاز به یک چنین چیزهایی دارد. ولی آن بحثش در ارتداد در اسلام هست البته

در آن اجتهاد و تقلید هم خواهد آمد که تخصصی تر  
آن در اجتهاد و تقلید هست ولی در ارتداد در اسلام  
جنبه کلی تر دارد. خدا توفیق داده ما مشغول اینها  
شدیم و الحمد لله کار ما روی روال افتاده است.

*تلمیذ: رساله‌ای در درایه است که آنجا می‌خوانیم در نوروز ... و کشتی نوح بر گل  
نشست و ظهور امام زمان اتفاق افتاد....*

استاد: اصلاً در آن روز خدا به خدایی رسید!!

چرا بالاتر از آن را نگوییم؟! در روز نوروز، خدا خدا  
شد و وجود خدا وجود نوروز است!

*تلمیذ: ایشان اشکال علمی خیلی خوبی کرده‌اند که این روایت ساقط است دلیلش این  
است که دارد در این روز مبعث و عید غدیر بود!*

استاد: بله، من همین را عرض کردم. گفتم باید

چند ماه فاصله بیفتد هر سال ده روز بخواد باشد  
باید چند ماه زودتر باشد نباید عید غدیر در اینجا  
باشد باید مثلاً بعد اتفاق بیفتد،

*تلمیذ: صد و چند روز فاصله می‌افتاد*

استاد: بله، سه ماه

تلمیذ: ...

استاد: من به رفقا هم گفتم چیزهایی هم آوردند

خود من تعجب کردم چیزهای جالبی است وقتی  
قرار بر انکار باشد انکار است. یک شخصی به نام  
سید رضی الدین قزوینی که از علمای قزوین در عهد  
صفویه بود ایشان درباره نوروز کتاب نوشته است و

خیلی کتاب متقنی هم نوشته است. البته قرار است برای من بیاورند. در مقابل ایشان عده زیادی آمدند ردّ نوشتند. خیلی عجیب است! با یک چیزهای واهی رد کردند! همیشه همین بوده یعنی همیشه همین معرکه بین جهل و علم و بین حق و باطل و بین نفس و غیر چیز بوده است. آن دکانش کساد شده آمده شروع کرده به رد کردن، آن بنده خدا هم آمده آنچه دیده [و تحقیق کرده را] نوشته است.

اخیراً خیلی احساس می‌کنم که تبلیغات زیاد شده است. خیلی برای این قضیه چسباندن نوروز هم در داخل هم در خارج دارد خیلی زیاد می‌شود و به نظر می‌رسد که خلاصه الآن وقتش هست. من هم اول تصورم این بود که کتاب نوروز حدود پنجاه یا شصت صفحه بشود بعد که جوانب را نگاه کردم دیدم این سیصد چهارصد صفحه می‌شود.

علت اجرای حکم اعدام در ملاء عام

تلمیذ: اجرای احکام در علن از شرائط عواقب کیفری است یا در خفا هم کفایت می‌کند؟

استاد: نه، باید این در علن باشد تا اینکه ببینند؛

﴿وَلْيَهْدِ اللَّهُ لِقَابَ رَبِّكَ الَّذِي هَدَىٰ لِقَابَ رَبِّكَ فَكَرِهْتَ ۚ وَقَدْ أَرْسَلْنَا بِرَبِّكَ آيَاتٍ بَاطِنَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

أَلْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ باید ببینند! اگر در خفا باشد که  
 فایده ندارد. اینکه می گویند: اعدام در ملاء عام باشد  
 به خاطر این است که آن افراد تماشا کند ببینند  
 سرنوشتشان چیست. و این برنامه که به عنوان حقوق  
 بشر و اینها جا زدند و می گویند: دار نزنند و... غلط  
 است [صحیح نیست و] همه اینها باید باشد و با هر  
 یک داری که زده می شود، چه مقدار از جرائم از بین  
 می رود، اگر دار نزنند و مخفیانه بروند جنازه را  
 بدهند، این گونه کسی نمی فهمد. اینکه اسلام  
 می گوید: در علن، خب اسلام می فهمد این چه  
 شخص بدی است که می گوید: در علن اعدام کن که  
 تو بیایی تماشا کنی و بفهمی تو هم فردا همین هستی  
 و سرنوشت تو هم همین است. اینها صحیح نیست.

تلمیذ: با وسایل پزشکی هم صحیح نیست؟!

استاد: نه خیر!

من یک چیزی می خواندم؛ طرف دنبال یک دختر  
 رفته بود و آن دختر او را نخواسته بود. بعد به

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۲.

ترجمه: «و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند.»  
(محقق)

چشمش اسید پاشیده و دوتا چشمش را کور کرد، حالا می‌گویند: بخشش! چه چیزی را ببخش؟! باید قصاص کند هر کاری برایش کردند درست نشد و کور شد و تا اسپانیا هم رفتند! واقعاً یک عمل وحشیانه‌ای بود که زندگی یک نفر را بر باد داد! دختر به آن قشنگی و موقعیتِ فلان تبدیل به چه وضعی شد! چه چیزهایی واقعاً در جامعه انجام می‌شود و این به نظر من فقط مسئله کور کردن چشم نیست اصلاً خیلی مسائل دیگر بر آن مترتب است و از هستی ساقط کردن هست. اصلاً مسائلی بر آن مترتب است که دیگر کسی این دختر را نمی‌گیرد یعنی بابای طرف را باید دریاورند! فقط کور کردن نیست! ما خیال می‌کنیم جنگل است و هر کسی هر غلطی دلش می‌خواهد بکند! مملکت باید حساب و کتاب داشته باشد، باید قانون داشته باشد ولی حساب و کتاب برای همه، نه فقط برای بعضی‌ها، همه باید حساب و کتاب پس بدهند!

اللهم صل علی محمد و آل محمد